

تاریخچه زن کشی

خلاصه‌ی بخش‌هایی از کتابچه‌ی زن کشی^۱ در شیلی توسط گروه نویسندگان رد چیلنا^۲

ترجمه: زهرا نعیمی

خشونت علیه زنان و دختر بچه‌ها و نمودهای مختلف آن به اشکال مختلف سرکوب همچون سواستفاده، خشونت و کشتار چند دهه است که در جوامع مدرن امری عادی ولی پنهان شده است. دسته بندی این اعمال در رده‌ی مسائل خصوصی مدت‌ها سبب مسکوت ماندن آن در فضای عمومی بود. اخیراً از نیمه قرن بیستم زنان خود به پشوانه‌ی تجارب شخصی و به ویژه فمینیست‌ها از این خشونت خاص به عنوان بازتاب عدم توازن موجود در روابط قدرت زنان و مردان حرف زدند و به عنوان ثمره‌ی سازوکار تابعیت جنس مونث و بی ارزش شدن او در مقابل جنس مذکر بر آن تاکید کردند.

تعریف زن کشی به معنای قتل زنان تنها به دلیل زن بودنشان پیشرفتی بزرگ در درک سیاسی این پدیده ایجاد کرد، زیرا این ساختار نظری شرایطی را که این جرائم در آن رخ می‌دهد آشکار می‌سازد، از خشوتی که علیه زنان اعمال می‌شود خبر می‌دهد و پرده از مجموعه‌ی شیوه‌ها، و روش‌ها و نمایش‌های نمادینی بر می‌دارد که سبب تضعیف جایگاه زن می‌شود و بستر اجتماعی آماده برای بروز چنین جنایاتی را مهیا می‌کند.

کنفرانس حقوق بشر 1993 در وین پیشرفت مهمی در مسئله‌ی حقوق بشر بود چرا که خشونت علیه زنان را به مثابه امری عمومی و خصوصی در خشونت شدید علیه حقوق بشر قرار داد. اکنون جامعه‌ی جهانی با این پیشرفت تازه از حکومت‌ها انتظار دارد تا کنترل و ممانعت از خشونت علیه زنان را در دستور کار خود قرار دهند.

مفهوم خشونت درون خانوادگی که زیربنای سیاست‌های عمومی و اصلاحات قانون گذاری است عملکرد سیاسی نامرئی سازی مکرر خشونت جنسیتی را دوچندان می‌کند. از یک سو سبب نامرئی سازی / محو سوژه‌ی زن در یک نفع مفروض جمعی به نام " خانواده " می‌شود که خشونت علیه زنان، کودکان، سالمندان و ناتوانان را برابر قرار می‌دهد بی آنکه به سلسله مراتب قدرت درون هسته‌ی خانواده و جایگاه وابسته‌ی زنان در رابطه با مردان اشاره کند. به این ترتیب از منشا خشونت علیه زنان و در ادامه از تغییرات لازم برای ریشه کن کردن آن شانه خالی می‌کند.

از سوی دیگر تعریف خشونت به عنوان مفهومی درون خانوادگی خشونت علیه زنان را به فضای خصوصی محدود می‌کند و اجازه‌ی دیده شدن همین خشونت را در خیابان، محیط کار و تمام ساختارهایی که بر اساس همین الگوی جنسیتی شکل گرفته اند، نمی‌دهد و در نتیجه خشونت علیه زنان همچنان نامرئی، بی‌اهمیت و امری شخصی به حساب می‌آید.

پیش زمینه‌ی تئوریک و مفهومی

واژه‌ی زن کشی برای نام گذاری قتل زنان به دلیل زن بودنشان اولین بار توسط دیانا راسل^۳ در دادگاه جهانی جرائم علیه زنان در بروکسل سال 1976 استفاده شد. نام بردن از این جنایات و مشخصات آن سبب شد تا این مرگ‌ها به عنوان خشونت علیه زنان مطرح شده و ویژگی‌ها و ابعاد و گستردگی جهانی این خشونت وحشیانه در حقوق بشری آشکار شود.

¹ Femicidio en chile

² www.nomasviolenciacontramujeres.cl

³ Diana E.H.Rusell

خشونت علیه زنان در ساختارهای قدرتی یافت می‌شود که روابط اجتماعی میان زنان و مردان را بر مبنای تفاوت‌های بیولوژیک میان دو جنس تعریف می‌کند، این ساختارها نقش‌ها و سازوکار آن، جایگاه و سلسله مراتب اجتماعی را بر اساس شرایط جنسیتی تعیین می‌کند. نوعی به‌خصوص از خشونت است که ریشه‌هایی تنیده در فرهنگ دارد و همچون مکانیسم اجتماعی پیچیده‌ای برای تضعیف موقعیت زنان و فرمانبرداری آنها از مردان عمل می‌کند و این گونه است که اعمال قدرت میراث جنسیتی آقایان محسوب می‌شود.

خشونت برای مردان در شبکه‌ای از تجربیات فیزیکی و فرهنگی که با قدرت و مردانگی مرتبط است شکل می‌گیرد و نوعی جامعه‌پذیری مردانه است. بنابراین اعمال خشونت برای آنان امری عادی و از نظر اجتماعی پذیرفته شده است. از سوی دیگر زنان از طریق تبعیض و سرکوب هر رفتاری را که با توجه به انتظارات اجتماعی زنانه "نامناسب" تلقی شود، بی‌هیچ مقاومتی به شکل ضعیف بودگی، قربانی بودن و وابستگی درونی می‌کنند. در این روند است که خشونت مشروع اجتماعی علیه زنان همچون ابزار کنترل بدن و خواست‌های آنان عمل می‌کند و در مراحل مختلف زندگی‌شان ادامه دارد که در شدیدترین و خشونت بارترین شکل خود به مرگ ختم می‌شود. زن کشی به نوعی حاکی از سلطه و کنترل بر جنسیت تمام زنان است. شدیدترین ابراز خشونت جنسیتی توسط مردان علیه زنان و دختر بچه‌ها که در فرهنگ عادی سازی شده است و حکومت و جامعه با آن مدارا می‌کند.

انواع بسیاری از قتل‌ها که اکنون زن کشی محسوب می‌شوند به قتل‌های جمعی زنان به عنوان نوعی از کنترل اجتماعی بر آنان به قرون وسطا برمی‌گردد، شکار و کشتار ساحره‌هایی که تابع هنجارهای مذهبی و پزشکی نبوده‌اند در محیطی شکل می‌گرفته است که امروزه آن را خشونت علیه زنان و زن کشی می‌نامیم. این پدیده در دوران ما به شکل تجاوز، شکنجه، قطع عضو، بردگی جنسی، رابطه با محارم و سواستفاده جنسی میان دختر بچه‌ها درون و بیرون خانواده و بدرفتاری فیزیکی و عاطفی و گاهی جنسی در مورد دیگران بروز می‌کند. به نوعی ادامه‌ی خشونت در زندگی هر زن و هر دختر بچه است. هر کدام از انواع خشونت که به مرگ یک زن و یا دختر بچه ختم شود زن کشی محسوب می‌شود.

برای درک زن کشی لازم است رفتارهای خشونت آمیز علیه زنان را نوعی اعمال قدرت به حساب آورد و به این موارد توجه کرد: غلبه و یا کنترل، فضای رابطه بین قاتل یا قاتلین و مقتول زن، بستر فرهنگی، نابرابری‌های قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و مدارای حکومت و سایر سازمان‌ها با جرم. رابطه‌ی مقتول زن با عامل جنایت و موقعیت اجتماعی هر دو در کنار انگیزه‌های جرم شاخص‌های کلیدی برای تشخیص محرک‌های قدرت در لایه‌های زیرین است.

دیانا راسل و جیل ردفورد^۴ برای ساخت این مفهوم از گردآوری شواهد فمینیست‌های آکادمیک در کمپین جرم‌شناسی دهه‌ی هفتاد استفاده کردند. کارلوس اسمارتز^۵ (1976) در این کمپین مطالعاتی تجربیات زنان را هم به عنوان قاتل و هم مقتول مورد تحلیل و مطالعه قرار می‌دهد. چشم اندازی که تا به حال توسط جرم شناسی هژمونیک سابقه نداشته است. مرئی‌سازی زنان در هر دو موقعیت نوع سرکوبی را آشکار کرد که زنان در بیشتر مواقع متحمل می‌شوند و انگیزه‌ی هر زن را شکل می‌دهد.

⁴ Jill Radford

⁵ Carlos Smarts

از سوی دیگر دبوراً کامرون^۶ و الیزابت فریزر^۷ شاخه‌ی جنسیت در تحلیل سیستماتیک را تحت عنوان قتل جنسیتی به جریان اصلی مطالعات جرم‌شناسی اضافه کردند. همین امر سبب عینی کردن شاخص‌های قدرت شد که در این گونه جرایم نقش اساسی دارند.

جین کاپوتی^۸ (1987) قتل جنسیتی سریالی را نوعی خاص از جرائم علیه زنان و دختر بچه‌ها در قرن بیستم تلقی کرد، جرائمی که شامل شکنجه، قطع عضو، خشونت و قتل می‌شود، آن هم در دوره‌ای که خشونت جنسیتی علیه زنان تبدیل به علامت و محصول تجاری شده‌است. تمام قاتلین سریالی مرد و اکثر قربانیان زن هستند. از نظر نویسندگان قاتل سریالی محصول فشارهای نامعقول و یا سایکوپات نیست بلکه نتیجه‌ی منطقی ساختاری بر مبنای برتری مردانه و رابطه نزدیک سکس با خشونت موجود مردانه و لذت در دوران معاصر است. کاپوتی از راه قتل زنان شناخته شده به عنوان سوژه‌هایی بسیار آسیب‌پذیر نشان می‌دهد که کسانی به دنبال کنترل همه‌ی زنان و درونی کردن تهدید و فرستادن پیام تروریسم جنسیتی هستند.

استفاده از مفهوم زن‌کشی میان برخی نویسندگان با توجه به دامنه‌ی گفتمان تحلیلی در رابطه با خشونت علیه زنان به مثابه‌ی جزئی از روابط نابرابر قدرت جنسیتی و نیرویی بالقوه که شامل شرایط، انواع و بسترهای مختلفی که جرم جنسیتی در آنها رخ می‌دهد متفاوت است.

بنابراین ژاکلین کمپبل^۹ و کارو رانین^{۱۰} (1998) از ترم زن‌کشی برای تمام قتل‌های زنان استفاده می‌کنند. این برداشت فهم سیاسی پدیده را دشوار می‌کند و سبب می‌شود تفاوتی میان جرائم معمول و جرائم مختص به خشونت جنسی ایجاد نشود.

دزموند الیس^{۱۱} و والتر دکسردی^{۱۲} (1996) بر قصد ارتکاب جرم تاکید کردند و زن‌کشی را فقط شامل موارد عمدی دانسته‌اند. البته مفهوم زن‌کشی بر اساس قصد ارتکاب مواردی از قتل زنان در نتیجه‌ی خشونت از سمت مردان بد رفتار هم‌خانه را که تعدد و برنامه ریزی‌ای از سوی قاتل در کار نبوده مستثنی می‌کنند. موارد زن‌کشی تنها به این دلیل که مرد بد رفتار "از دستش در رفته است" کم نیستند.

کشورهایی که به قتل زنان پرداخته‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که اکثر جرائم در محیط خصوصی و فضای روابط نزدیک رخ می‌دهد. به همین جهت آن را در دسته‌ی زن‌کشی صمیمی (نزدیکان) طبقه بندی می‌کنند و به قتل‌هایی گفته می‌شود که قاتلان مردهایی هستند که با قربانی روابط نزدیک دارند یا سابقاً داشته‌اند و در اکثر مواقع شامل خشونت خانگی و فرزندکشی می‌شود. معمولاً این جرائم حلقه‌ی پایانی سلسله خشونت‌های سالیان است. انگیزه‌ی قتل می‌تواند نفرت، ترک شدن، جدایی و یا مشاجره‌های باشد که ریشه‌ی آن مفهوم مالکیت و سلطه و کنترل مردان بر زنان است. قاتل ممکن است، عاشق، شوهر، هم‌خانه، پدر، دوست، آشنا، دوست پسر و یا مزاحم باشد. مردهای خشنی که زنان را همچون مایملک خود میدانند و می‌پندارند حق کشتن آنان را دارند.

⁶ Deborah Cameron

⁷ Elizabeth Frazer

⁸ Jane Caputi

⁹ Jacqueline Campbell

¹⁰ Carol Runyan

¹¹ Desmond Ellis

¹² Walter Dekeseredy

گزارش جهانی درباره‌ی خشونت و سلامت سازمان ملل سلامت (WHO) ارائه شده در اکتبر 2002، نشان می‌دهد که نیمی از مرگ‌های خشونت بار زنان در جهان توسط شوهران و یا همسر، دوست پسر و یا هم‌خانه‌ی سابق صورت گرفته است و در برخی کشورها آمار زنان کشته شده توسط زوج فعلی و یا سابق به هفتاد درصد می‌رسد در حالی که فقط پنج درصد از مردان از سوی زوج خود مورد حمله قرار می‌گیرند، آمار به وضوح مسئله‌ی جنسیت را در این جرائم نشان می‌دهد.

فراوانی این جرائم اما بسیار گسترده تر از فضای خانگی یا درون خانوادگی است. در محیط‌های عمومی زن کشی به شکل خشونت جنسی شدید هنگامی که خشونت به یک زن توسط غریبه‌ها سبب مرگ زن می‌شود بروز می‌کند. در مورد کارگران جنسی معمولاً توسط مشتریان آنان اتفاق می‌افتد. در درگیری‌های مسلحانه و شرایط غیردموکراتیک، زنانی که به نظر بیاید به نحوی با دشمن در ارتباطند مورد زن کشی واقع می‌شوند این زنان ایزه شده و بی حرمت شده مورد سواستفاده، حمله، تجاوز و قتل توسط مردان قرار می‌گیرند تا نوعی شکست گروه مردان جبهه‌ی مقابل را به رخ بکشند، در مورد کلمبیا، رواندا و یوگسلاوی سابق این جنایات بر اساس فضای ارتکاب جرم در دسته بندی زن کشی غیر نزدیک و یا بر اساس خشونت بر بدن زن، چه بدن زنده و چه مرده‌ی او در دسته‌ی زن کشی جنسیتی تقسیم بندی می‌شوند.

تعریف پدیده‌ی زن کشی در هر کشور با توجه به تحقیقات در بسترهای متعدد گستره‌ی معانی و دسته بندی های متفاوتی دارد.

مطالعات انجام شده در جنوب آفریقا توسط (WILDAF) women in law and development in Africa نشان می‌دهد علاوه بر زن کشی توسط نزدیکان و یا زن کشی جنسیتی که به آن اشاره شد، نوع دیگری از قتل زنان در مناطق روستایی گزارش شده است. اکثر این قتل‌های جنسیتی با انواع افراطی قساوت و قطع اعضای بدن زنان همراه بوده است. این زنان محکوم به جادوگری هستند، در آفریقای جنوبی سوزانده می‌شوند یا مثلاً در زیمبابوه و سایر کشورهای منطقه سنگسار میشوند. همین مطالعات نشان‌دهنده‌ی زن کشی آئینی است که با باور به قدرت ارگان‌های جنسی زنانه ارتباط دارد. این زنان به دلیل داشتن ارگان‌های زنانه کشته می‌شوند. WILDAF مدارک وجود چنین جنایاتی را در زامبیا، زیمبابوه و آفریقای جنوبی ثبت کرده است.

کودک کشی عظیم دختران در چین، شیوه‌های آبا و اجدادی برای کنترل جمعیت در امپراتوری چین، ژاپن و اروپا بوده است که نشان دهنده‌ی عواقب مرگبار فرهنگ‌های غالب پدرسالار و ارزش‌ها و رسوم آن برای زنان است. این ساز و کار اجتماعی که امروزه به عنوان جرم در تمام جهان شناخته می‌شود هنوز عمدتاً بر دختر بچه‌ها اعمال می‌شود زیرا آنان ارزش کمتری نسبت به پسران دارند؛ موارد کودک کشی پسرها بسیار نادر است. در واقع در آخرین سرشماری چین در سال 2000، نسبت زادوولد دختران نسبت به پسران 100 به 119 بوده است در حالی که نرم بیولوژیک آن 100 به 103 است. شارون هوم¹³ (2001) پیشنهاد می‌دهد که کودک کشی زنانه در دسته بندی زن کشی اجتماعی بازتعریف شود تا بنیان این جرائم جنسیتی در نظم اجتماعی موجود آشکار شود، نظمی که سبب بی ارزش شدن زندگی زنان و مرگ آنان می‌شود.

دیانا راسل تمام مرگ‌های زنان و دخترانی را که نتیجه‌ی سلطه و قدرت مردانه است تحت عنوان زن‌کشی عام دسته‌بندی می‌کند، مواردی همچون مرگ بر اثر آج‌آی وی / ایدز، ختنه، تجاوز و جرائم ناموسی.

شیوع بالای ایدز در زنان و دختر بچه‌های کشورهای کارائیب و سایر نقاط جهان به شکلی معنادار نشان دهنده‌ی اعمال قدرت است. طبق گفته‌ی جنی رلی^{۱۴} (2000) وزارت بهداشت در ترینیداد و توباگو، گزارش کرده است که هفت نفر از هر هشت نفر زن مبتلا به ویروس ایدز زنان بین 10 تا 19 ساله هستند. زنان جوان متاهل یا غیر متاهلی که از طریق زوج‌های بی‌بند و بار جنسی خود به این ویروس مبتلا می‌شوند، مردانی که حاضر به استفاده از کاندوم نیستند و در اکثر مواقع زنان از خطرات موجود ناآگاهند.

جرائم ناموسی قتل‌هایی هستند که از جانب پدر، برادر و شوهر به عنوان مجازات زنانی اعمال می‌شود که قبل یا خارج از ازدواج رابطه‌ی جنسی برقرار کرده‌اند و همچنین شامل زنانی است که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. این قتل‌ها در اردن، یمن، مصر، ایران، پاکستان و بسیار کشورهای دیگر اتفاق می‌افتد. قتل عام زنان و دختران در نتیجه‌ی ختنه و یا جرائم جنسیتی در پوشش اعمال مذهبی و فرهنگی زن‌کشی عام خوانده می‌شود، این نوع زن‌کشی در راستای حفظ و بازتولید سلطه و کنترل بر جنسیت زنان است.

به جاست که از سایر وضعیت‌های عمومی زنان که باید در مسئله‌ی زن‌کشی گنجانده شوند بپرسیم. دیانا راسل مرگ‌هایی را که تنها پاسخ ممکن به سرکوب زنان از جانب هم‌خانه‌ها، عاشق، شوهر، مزاحم به عنوان تنها راه فرار در مقابل مرگ قریب الوقوع وجود دارند خودکشی زن‌کشانه می‌نامد.

مطالعات زن‌کشی پویایی قدرت زن ستیزانه یا سکسیستی موجود در این قتل‌ها را آشکار میکند و فهم قتل زنان و دختران را از جنبه‌ی خصوصی و حاصل احساسات ناگهانی و یا شاخص‌های آسیب‌شناسانه از سوی سرکوبگران به کل رد میکند. ارائه‌ی این مرگ‌ها به مثابه نتایج رانه‌های منحرف شده مانع از شناخت ساختار روان-جامعه‌شناختی مردانگی میشود که دلیل اصلی نابرابری جنسیتی و قدرت تعیین‌کننده‌ی جایگاه اجتماعی قربانیان است.

تحقیقات انجام شده برای شناخت مفهوم زن‌کشی نشان می‌دهد لازم است شاخصه‌هایی موثر در خشونت علیه زنان علاوه بر روابط جنسیتی مدنظر قرار بگیرد، شاخصه‌های همچون جایگاه طبقاتی و یا جایگیری در سایر ساختارهای قدرت، تاثیرات زنانه شدن و جهانی شدن فقر و همچنین نقش ساختارهای مذهبی و ایدئولوژیک که به نحوی در مشروعیت بخشی، توجیه و یا عادی‌سازی افزایش خشونت علیه زنان موثرند. در واقع تمام گفتمان‌ها و رویه‌هایی که زنان را مستحق عقوبت و قربانی شدن می‌دانند همچون دستگاه‌های اهلی سازی، کنترل و تولید بدنهای مطیع برای ساختار انواع زنانگی و جنسیتی که روابط پدرسالارانه را تحکیم می‌بخشد.

درک سیاسی زن‌کشی خشونت جنسیتی علیه زنان به عنوان موضوع عمومی دربرگیرنده‌ی تمام جامعه ضرورت دارد و همچنین این امر موجب تعهد دولتها به رفع مصونیت جنایی و گسترش تغییرات فرهنگی با افزایش سیاستها و برنامه‌های مختلف برای تغییر روابط اجتماعی جنسیتی و در نتیجه ضمانت حق تمامیت جسمانی و روانی و زندگی زنان می‌شود.

Tajrishcircle.org

فصلنامه زن کشی: مقاله نخست